

درس یازدهم: آن شب عزیز

نوع ادبی: ادبیات انقلاب اسلامی / قالب: خاطره / درون‌مایه: جنگ، دفاع مقدس، شهادت‌طلبی، وطن‌دوستی

۱) من را هم گفتید: به من هم گفتید (رای متممی) / ۲) دست: مجاز از اختیار / ۳) پاهایم سست شده بود: توان حرکت نداشتیم (کنایه) / ۴) قلبم می‌لرزید: آشفته و ناراحت بودم (کنایه) / ۵) قدم از قدم برداشتن: حرکت کردن، تکان خوردن، کاری کردن (کنایه) / ۶) حرف کسی را زیر پا گذاشتن: بی‌اعتنایی کردن، نافرمانی کردن. / ۷) مُصرٌ*: اصرارکننده، پافشاری‌کننده / ۸) امروز: مجاز از حال / ۹) دیروز: مجاز از گذشته (صحبت امروز و دیروز نیست: صحبت همیشگی است، کنایه) / ۱۰) حرف: مجاز از سخن (عشقم به این بود که حرفتان را بشنوم: به شنیدن سخنان شما بسیار علاقه‌مند بودم، کنایه) / ۱۱) فرمانتان را ببرم: از شما اطاعت کنم (کنایه) /

من را هم گفتید^۱ که بروم، همه را گفتید؛ اما نمی‌شد آقا! نمی‌توانستم، شما عصبانی شدید؛ گفتید که دستور می‌دهید، اما باز هم من نتوانستم بروم؛ بقیه نتوانستند، بقیه رفتند، اما من نتوانستم آقا! دست خودم نبود^۲؛ پاهایم سست شده بود^۳؛ قلبم می‌لرزید^۴؛ عرق کرده بودم؛ قوت این که قدم از قدم بردارم^۵، نداشتیم. نمی‌خواستیم که خدای ناکرده حرف شما را زیر پا گذاشته باشیم^۶. گفتن ندارد، خودتان می‌دانید که من بیش از همه مُصر^۷ بودم در شنیدن حرف‌های شما. صحبت امروز^۸ و دیروز^۹ نیست، همیشه این‌طور بوده است. از آن زمان که معلم بودید تا اکنون که باز معلم هستید. صحبت ترس نبود؛ دوست داشتن بود؛ عشقم به این بود که حرفتان^{۱۰} را بشنوم، فرمانتان را ببرم^{۱۱}... . الان هم دوستان دارم؛ بیشتر از همیشه.

۱. کلافه*: بی‌تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده / ۲. ثلث سوم: نوبت سوم، خرداد / ۳. سرزده‌اید: نرفته‌اید (کنایه) / ۴. تل: تپه بلند، پشته / ۵. چفیه: دستمال بزرگی است که رزمندگان اغلب به گردن می‌اندازند. این دستمال امروز به عنوان نشانه جنگ و جهاد به کار می‌رود. / ۶. کلت: نوعی اسلحه کمربندی که جای چند فشنگ دارد. / ۷. آفتاب، چشم‌هایتان را می‌زد: نور خورشید چشم‌هایتان را اذیت می‌کرد، کنایه (آفتاب، مجاز از نور خورشید) / ۸. حمایل*: نگاه‌دارنده، محافظ (حمایل کردن*: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر) / ۹. خیز برداشتن: جستن از جایی به جای دیگر، پریدن / ۱۰. موخذ: یکتاپرست، خدشناس (اینجا اسم خاص است) / ۱۱. کز کردم: خودم را جمع کردم و در گوشه‌ای نشستم (کنایه) / ۱۲. دم: نفس؛ مجاز از لحظه / ۱۳. گردان*: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است. مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از او گرفتم. می‌گفت نمرات ثلث سوم^۲ را که داده‌اید، رفته‌اید آقا! بی‌خبر و می‌گفت برای گرفتن حقوق‌تان هم حتی سرزده‌اید^۳. احتمال می‌داد که جبهه رفته باشید؛ ولی یقین نداشت، من هم یقین نداشتیم تا وقتی با چشم‌های خودم ندیدم که بر بالای تل^۴ خاکی ایستاده‌اید - چفیه^۵ بر گردن و کلت^۶ بر کمر - و برای بچه‌ها صحبت می‌کنید، یقین نکردم.

آفتاب، چشم‌هایتان را می‌زد^۷؛ برای همین، دوستان را بر چشم‌های درشتان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایل^۸ کرده بودید، دست دیگران را هم به هنگام صحبت کردن تکان می‌دادید. با یک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید. وقتی یقین شد که خودتانید، نزدیک بود بی‌اختیار به سویتان خیز بردارم^۹ و فریاد بزنم: آقای موسوی! من موحدی‌ام،^{۱۰} شاگرد شما، ولی این کار را نکردم؛ بر خودم مسلط شدم و پشت ردیف آخر، گوشه‌ای کز کردم^{۱۱}. شما هم مرا دیدید، معلوم است که دیدید؛ ولی اینکه همان دم^{۱۲} شناخته باشیم، مطمئن نیستیم. یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آن قدر جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن پیغام به گردان^{۱۳} شما آمده‌ام.

دستور: نقش قسمت خط کشیده شده «آقای موسوی! من موحدی‌ام، شاگرد شما»: بدل / نقش «م» در «همان دم شناخته باشیدم»: مفعول (من را شناخته باشید) /

۱. گرم و پرشور حرف می‌زدید: با جذابیت و هیجان سخن می‌گفتید(کنایه) / ۲. تکبیر: الله اکبر گفتن / ۳. صلوات: جمع صلوات(صلاه)؛ درودها، تحیات، صلوات در متن درس به معنی درود خاص فرستادن بر پیامبر، «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» گفتن است. / ۴. فرونشست: تمام شد، پایان یافت(کنایه) (ماضی ساده) / ۵. دل‌م را گرم کرد: مرا امیدوار و آسوده کرد، کنایه / ۶. از جا کنده شدم: به سرعت برخاستم(کنایه) / ۷. به‌به: شبه جمله، در مفهوم تحسین و تمجید

مثل کلاس، گرم و پرشور حرف می‌زدید^۱ و مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد. از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است. وقتی حرف‌هایتان تمام شد و تکبیر^۲ و صلوات^۳ بچه‌ها فرونشست^۴، به سمت من آمدید. فکر اینکه مرا شناخته باشید، دل‌م را گرم کرد.^۵ از جا کنده شدم^۶ و به سمت شما دویدم. قبل از اینکه بگویم: «آقای موسوی، من...». شما آغوش گشودید و لبخند زدید و گفتید: «به‌به! سلام علیکم احمدجان موحدی!» تعجب کردم از این که اسم و فامیلم را هنوز از یاد نبرده‌اید؛ همدیگر را سخت در آغوش فشردیم و بوسیدیم.

آرایه: حس آمیزی: گرم حرف زدن /

۱. قابل عرض: قابل گفتن، گفتنی / ۲. بوی حمله می‌آید: زمان حمله نزدیک است(کنایه) / ۳. شامه*: حس بویایی [اینجا مجاز از هوشیاری و زیرکی] / ۴. غریب: عجیب، دور، شگفت / ۵. طفره رفتن*: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤال یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر. / ۶. اصرار: پافشاری کردن، الحاح / ۷. بوی التماس می‌داد: شبیه التماس بود (کنایه) / ۸. متقاعد*: مُجاب‌شده، مجاب؛ قانع شده (متقاعد کردن)*: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن) / ۹. گم‌کنم: پنهان کنم(کنایه) / ۱۰. به درد دل بنشینم: رازو نیاز کنم، شرح حال بگویم. / ۱۱. تعقیب: دنبال کردن، از پی چیزی رفتن / ۱۲. دریغ نداشتید: مضایقه نمی‌کردید، خودداری نمی‌کردید / ۱۳. شَبَح*: آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی.

دست مرا گرفتید و از میان بچه‌ها در آمدید. از حال و روز سؤال کردید و من خبر قابل عرض^۱ نداشتم.

پر سیدم اگر اشتباه نکنم، بوی حمله می‌آید؟^۲

گفتید: «از شامه^۳ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب^۴ نیست.» (با توجه به زیرکی شما تشخیص نزدیکی زمان حمله عجیب نیست)

گفتم: «فکر می‌کنید امام حسین علیه‌السلام ما را دوست داشته باشد؟»

گفتید: «چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتن را می‌فهمد و قدر می‌داند.»

گفتم: «پس در این حمله مرا هم با خود همراه می‌کنید؟ نه برای جنگیدن، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یاد گرفتن.»

نمی‌پذیرفتید، بهانه می‌آوردید و طفره می‌رفتید^۵ ولی اصرارهای^۶ من که بوی التماس می‌داد^۷، عاقبت شما را متقاعد^۸ کرد.

مقدمات کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می‌کردیم، انجام شد. بچه‌ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند. من هم می‌توانستم و می‌خواستم که چون دیگر بچه‌ها در گوشه‌ای خودم را گم‌کنم^۹ و با خدای خود به درد دل بنشینم^{۱۰}

اما همراهی با شما را دوست‌تر داشتم.

بی‌آنکه بدانید تعقیبتان^{۱۱} کردم؛ چون شما معلم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید^{۱۲}، تنها و تنها برای

تعلیم گرفتن، شَبَح^{۱۳} شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم. به دنبال سایه شما حرکت می‌کردم، کنایه

آرایه: حس آمیزی: آمدن بوی حمله - بوی التماس دادن / استعاره مکنیه: بوی حمله، بوی التماس (حمله و التماس [مثل عطر] بو دارند)

دستور: نقش ضمیر «تان» در «تعقیبتان کردم»: مفعول (شما را تعقیب کردم). /

۱. دنج*: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد / ۲. دیده‌بانی: نگهبانی، مراقبت

آن قدر مراقب پنهان کاری خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سنگرها فاصله گرفته‌ایم. میانه دو تپه‌ای که در کنار هم برآمده بود، جای دنجی^۱ بود برای خلوت کردن با خدا. همین گمان مرا به سوی آن دو تلّ خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این سنگر دیده‌بانی^۲ یا انفرادی دشمن بوده است.

۱. لطیف: زیبا، خوشایند / ۲. دیدرس: دورترین جایی که بتوان دید، جای دیده شدن / ۳. امان: ایمنی، پناه / ۴. گودالی که از کنجکاوی گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود: گودالی که بر اثر برخورد گلوله توپ با زمین تشکیل شده بود (کنایه) / ۵. کجا می توانست مخفیگاه من باشد؟: جای دیگری نمی توانست مخفیگاه من باشد (استفهام انکاری) / ۶. جُثّه: بدن، تن / ۷. سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک هم سطح و یکسان کند: معنی ظاهری: بهترین حالتی که مرا با زمین هم سطح و از دید دشمن دور می کرد، سجده بود. - معنی کنایی: بهترین حالتی که کوچکی و حقارت مرا در برابر خدا نشان دهد، حالت سجده بود. / ۸. حزین*: غم‌انگیز / ۹. لحن: آهنگ، آواز / ۱۰. برافروختن: شعله‌ور کردن، روشن کردن / ۱۱. مناجات: راز و نیاز کردن با خدا، راز دل گفتن / ۱۲. پاییدن: مواظب بودن، مراقبت کردن / ۱۳. به چشم نمی آمد: دیده نمی شد (کنایه) / ۱۴. برانداز کردن: ور انداز کردن، نگرستن، سنجیدن

زمزمه لطیف^۱ و سبک و ملایم شما گمان مرا تأیید کرد. می بایست هر چه زودتر مخفیگاهی پیدا کنم که از هر دیدرسی^۲ در امان^۳ بمانم. جز گودالی که از کنجکاوی گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود^۴، کجا می توانست مخفیگاه من باشد^۵، در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می آمد؟ ولی عمق گودال آن قدر نبود که بتواند جُثّه^۶ آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرد. سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک هم سطح و یکسان کند^۷.

صدایی که می آمد، حزین ترین^۸ و عاشقانه ترین لحنی^۹ بود که در عمرم شنیده بودم. دعای کمیل می خواندید؛ از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می خوانید، آنجا که شما نشسته بودید، جای برافروختن^{۱۰} روشنی نبود؛ مگر چقدر فاصله بود تا نیروهای دشمن؟! از لحتنان پیدا بود که راز و نیاز و مناجات^{۱۱} دارد به انتها می رسد. اول سر را از گودال در آوردم و اطراف را پاییدم^{۱۲}، خبری نبود یا اگر بود به چشم نمی آمد^{۱۳}. آرام از گودال در آمدم، دوباره اطراف را برانداز کردم^{۱۴} و راه بازگشت را پیش گرفتم، از همان مسیر که آمده بودم. می بایست پیش از شما به سنگرها می رسیدم.

آرایه: حس آمیزی: زمزمه لطیف و سبک و ملایم - به چشم آمدن خبر / تشخیص و استعاره: نسبت دادن کنجکاوی به گلوله توپ و سربلندی (افتخار) به ماه / حسن تعلیل: تشکیل گودال به خاطر کنجکاوی گلوله توپ! / تضاد: ایستاده و نشسته /

۱. به حتم: قطعاً، حتماً / ۲. در این دنیا نبودید: حواستان به این دنیا نبود، در عالم معنویت بودید (کنایه) / ۳. موضع: جا، محل، قرارگاه قدری از راه را که رفتم، ماندم، جهت را نمی توانستم پیدا کنم. فکر کردم اگر پیش تر بروم به حتم^۱ گم می شوم. بر تلّ خاکی نشستم. خیلی طول نکشید که آمدید. به حال خودتان نبودید؛ حتی اگر من صدایتان نمی کردم، متوجه حضور من نمی شدید، نبودید، در این دنیا نبودید. ^۲ اگر بودید از من می پرسیدید که آن وقت شب آنجا چه می کنم؟ و من هم پاسخی را که آماده کرده بودم تحویلتان می دادم. ولی نپرسیدید. با هم به سوی موضع^۳ راه افتادیم. شما که یقیناً راه را بلد بودید. وقتی به موضع رسیدیم، بچه‌ها که گوشه و کنار پراکنده بودند، دور شما جمع شدند و شما را در میان گرفتند، چند نفری زمان حمله را از شما پرسیدند.

گفتید: «خیلی نباید مانده باشد.»

گفتند: «فرصت خوابیدن هست؟»

۱. بی‌امان: پیوسته، پی‌در پی / ۲. آب برداشته بود: آب پر کرده بود (کنایه) / ۳. سیر خواب شدن: خواب کامل و به اندازه داشتن (کنایه) / ۴. مزمزه کردن: چشیدن (خواب را مزمزه کنید: سبک بخوابید، کم بخوابید؛ کنایه)

خسته بودند. شب قبل نخوابیده بودند. باران بی‌امان^۱ باریده بود و سنگرها را آب برداشته بود^۲. گفتید: «فرصت چرتی شاید باشد؛ اما سیر خواب نباید شد^۳. خواب را مزمزه کنید^۴، بچشید؛ ولی سیر نخوابید. ایستاده یا نشسته بخوابید؛ آن چنان که بی‌کمترین صدا برخیزید؛ نه امشب فقط که همیشه بر همه چی تان مسلط باشید. نگذارید که هیچ تمایل و خواسته‌ای بر شما مسلط شود. اگر چنین باشد، دشمن هم نمی‌تواند بر شما مسلط شود. حالا بروید و منتظر خبر باشید.»

آرایه: استعاره: مزمزه کردن و چشیدن خواب - مسلط شدن تمایلات و خواسته‌ها / تضاد: ایستاده و نشسته / حس آمیزی: چشیدن خواب

۱. پا جای پای شما بگذارم: از شما پیروی کنم؛ کنایه (پا مجاز از قدم) / ۲. مثل برق و باد: تشبیه و کنایه از خیلی سریع / ۳. معرکه: میدان جنگ / ۴. مهیب: ترسناک، هولناک / ۵. صدای کودکانه: صدای ضعیف (کنایه) / ۶. صدای خشک: صدای بی‌روح / ۷. کلاش: کلاشینکف؛ نوعی سلاح در انواع خودکار و نیمه خودکار / ۸. هضم: تحلیل، گوارش (در خود هضم می‌کرد: در خود پنهان می‌ساخت، در خود گم می‌کرد. کنایه و استعاره) / ۹. مسلّم: قطعی، حتمی / ۱۰. بنا را بر دویدن گذاشتم: شروع به دویدن کردم / ۱۱. ردّ: نشانه، اثر / ۱۲. پیشی گرفتن: پیش افتادن، جلو زدن /

اطرافتان که خلوت شد، به سمت سنگرتان راه افتادید و من هم با فاصله‌ای نه چندان دور سعی کردم که پا جای پای شما بگذارم^۱، مثل برق و باد^۲ خودم را به سنگر برسانم و تفنگم را بردارم. آنچه مشکل بود، یافتن شما بود در این معرکه^۳ و تاریکی.

توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب^۴ آن، صدای کودکانه^۵ اما خشک^۶ کلاش^۷ را در خود هضم^۸ می‌کرد. مسلّم^۹ بود که در میان یا پشت نیروها شما را نمی‌شود پیدا کرد. به سمتی که بچه‌ها پیش می‌رفتند، بنا را بر دویدن گذاشتم^{۱۰} گم کرده داشتم. آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شما را پیدا نمی‌کردم، ناکام می‌ماندم. از ردّ^{۱۱} صدای شما می‌بایست پیدایتان می‌کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن^{۱۲} از بچه‌ها سخت مشکل.

آرایه: تضاد: صدای مهیب و صدای کودکانه / تشبیه: مثل برق و باد / حس آمیزی: صدای خشک کلاش / آرایه‌های «صدای کودکانه کلاش»: تشبیه، تشخیص و استعاره و کنایه از ضعیف /

۱. معبر*: محل عبور، گذرگاه / ۲. محوطه: فضا، میدان، عرصه / ۳. خاک‌ریز: در اصطلاح نظامی دیواره دفاعی خاکی برای حفاظت در برابر آتش توپخانه دشمن / ۴. تیربار: سلاح خودکار آتشین، نوعی مسلسل سنگین / ۵. دوشکا: نوعی مسلسل سنگین / ۶. رگبار: شلیک نواری از گلوله به وسیله مسلسل (تیربار، دوشکا، تک‌تیر و رگبار: مجاز از افرادی که پشت تیربار، دوشکا و ... بودند و تیراندازی می‌کردند) / ۷. بی-حفاظ*: بدون حصار و نرده؛ آن چه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.

معبر^۱ تمام شد و وارد محوطه^۲ پیش روی خاک‌ریزهای^۳ دشمن شدیم؛ اما هنوز از شما نشانی نبود. تیربارها^۴، دوشکاها^۵، تک-تیرها و رگبارها^۶ همه تلاششان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاک‌ریز بازدارند؛ اما فاصله بچه‌های بی‌حفاظ^۷ لحظه به لحظه با خاک‌ریز کمتر می‌شد.

آرایه‌های «تیربارها، دوشکاها، تک‌تیرها و رگبارها تلاش می‌کردند ...»: مراعات نظیر، مجاز.

۱. می افتادند: زخمی می شدند / ۲. رمق: تاب، توان / ۳. فشنگ: لوله کوتاه فلزی یا مقوایی که در آن باروت تعبیه شده و برای تیراندازی با اسلحه گرم به کار می رود. (آخرین رمق هایشان را در آخرین فشنگ هایشان می ریختند: با تمام وجود و تا آخرین لحظه می جنگیدند، کنایه) / ۴. آتش به پا می کرد: شلیک می کرد، تیراندازی می کرد، کنایه / ۵. خشاب*: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. [اینجا «ممیز» است.] / ۶. ذله شدن: به ستوه آمدن، به تنگ آمدن، خسته و عاجز شدن / ۷. چشمتان به من افتاد: مرا دیدید، کنایه (چشم مجاز از نگاه) / ۸. ماشاءالله: شبه جمله تحسین / ۹. خوب بلدی آتیش خاموش کنی: در جنگ کردن و نابودی دشمن مهارت داری (کنایه) / ۱۰. کار تمومه: پیروزی کسب می کنیم؛ دشمن شکست می خورد (کنایه)

وقتی بچه هایی که می افتادند^۱، خوابیده به سمت خاکریز نشانه می رفتند و آخرین رمق^۲ هایشان را در آخرین فشنگ هایشان^۳ می ریختند و شلیک می کردند، جایز نبود که من همچنان بی حرکت بمانم و فقط دنبال شما بگردم. آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می کرد^۴، نشانه رفتم و یک خشاب^۵ فشنگم را درست در همان نقطه آتش خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیربار به نظر می آمد، نیرو گرفتم و بچه ها هم که انگار از دست آن ذله شده^۶ بودند، تکبیر گفتند. بعد از فرو نشستن صدای تکبیر بود که صدای شما را شنیدم. از سمت چپ با شور و حالی عجیب بچه ها را به اسم صدا می گردید و هر کدام را به کاری فرمان می دادید. یک لحظه که چشمتان به من افتاد^۷، گفتید: «تو چرا واستادی؟ برو جلو دیگه. تو که ماشاءالله^۸ خوب بلدی آتیش خاموش کنی^۹، برو جلو دیگه؛ برو! دو تا تکبیر دیگه بکی کار تمومه^{۱۰}».

۱. بال در آوردم؛ عشق کردم: بسیار خوشحال شدم (کنایه) / ۲. انهدام: نابودی، نابود کردن / ۳. غریبانه: مظلومانه، مانند انسانهای غریب و بی کس / ۴. همه را گفتید: به همه گفتید (رای متممی) / ۵. یک دست از دست داده اید: یک دستتان قطع شده، کنایه از طرفی ذوق کردم، بال در آوردم^۱، عشق کردم^۲ از اینکه فهمیده اید که انهدام^۳ آن تیربار کار من بوده است و از طرفی دلم نمی خواست که حضور مرا بفهمید و مرا از خودتان دور کنید.

خودم را آهسته به پشت سرتان کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم همچنان با شما باشم. یک لحظه فکر کردم که اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید، سرنوشت حمله چه می شد؟ چه معلّم عجیبی! درست در همان لحظه، شما «یا مهدی» غریبانه^۳ ای گفتید و تفنگ از دستتان افتاد و من نفهمیدم چرا. ولی بی اختیار پیش دویدم تا تفنگ را بردارم و به دستتان بدهم؛ مثل گاهی که در کلاس، قلمی، کاغذی از دستتان می افتاد و ما بی اختیار، خم می شدیم تا آن را به شما بدهیم.

ایستاده بودید؛ ولی تفنگ را نگرفتید. به دستتان نگاه کردم، دیدم که از مچتان خون می ریزد، تفنگ را با دست چپ از من گرفتید و همه را گفتید^۴ که بروند، من را هم گفتید و باز برگشتید به حال اولتان؛ انگار نه انگار که یک دست از دست داده اید.^۵ مفهوم: اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید، سرنوشت حمله چه می شد؟ اگر سخت کوشی و به عهده گرفتن و انجام دادن کارهای زیاد فرمانده و (رزمندگانی مثل او) نبود حمله به سرانجام نمی رسید و ما شکست می خوردیم.

۱. در هم پیچاند: تعادل را به هم زد، به درد و رنج انداخت / ۲. جگر خراشتر: دردآورتر، سوزناکتر، اندوهبارتر (کنایه) / ۳. بگیرمتان: شما را بگیرم / ۴. جناق*: جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه /

یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم پیچاند^۱ اما همان یک لحظه پیش، از شما یاد گرفته بودم که با تیر بر زمین نیفتم. شما دوباره «یا مهدی» گفتید؛ اما این بار جگر خراشتر^۲. نتوانستید ایستاده بمانید، به خود پیچیدید و تا من بگیرمتان^۳، به زمین افتاده بودید. سرتان را توانستم در دست بگیرم؛ دیگران هم آمدند، تیر انگار خورده بود به جناق^۴ سینه‌تان، به زیر قلبتان.

۱. تعلل*: عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن / ۲. در دست بگیرد: بپذیرد، عهده‌دار شود(کنایه) / ۳. تشر*: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می‌شود. /

از اینکه بچه‌ها دورتان جمع شدند، عصبانی شدید، با آخرین رمق‌هایتان داد زدید و به همه دستور دادید که بروند، وقتی که تعلل^۱ کردند، موظف‌شان کردید. گفتید که دستور می‌دهید؛ به یک نفر هم گفتید که به برادر محسن خبر بدهد که ادامه حمله را در دست بگیرد^۲.

دوباره به من تشر^۳ زدید که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم. من می‌خواستم دستورتان را اطاعت کنم، اما نتوانستم، باور کنید که نتوانستم.

مفهوم: به برادر محسن خبر بدهید که ادامه حمله را در دست بگیرد. برادر محسن فرماندهی حمله را به عهده بگیرد، من توان فرماندهی ندارم و در حال شهادت هستم.

۱. شهادتین: به معنای «دو گواهی» عبارت است از دو عبارت «أشهد أن لا إله إلا الله» و «أشهد أن محمداً رسول الله» / ۲. خاموش شدید: ساکت شدید، شهید شدید(کنایه) / ۳. خط: منطقه درگیری با دشمن(اینجا منظور پشت خط است) / ۴. سنگ: مجاز از سنگ قبر
شما شهادین^۱ گفتید و یک بار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید^۲. آخرین کلامتان یا مهدی بود.

افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط^۳ رساندم و بیهوش شدم و حالا دل خوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان^۴ را بشویم، گلدانان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده‌ام آقا!

سانتا ماریا(مجموعه آثار)، سید مهدی شجاعی

مفهوم: یادآوری و گرامیداشت یاد و خاطره دوستان شهید / زندگی با خاطرات شهدا

گروه‌های مهم املائی

مُصرّ و اصرار کننده / کلافه و بی‌تاب / ثلث سوم / تلّ و تپه / چفیه و دستمال / کلت و اسلحه / حمایل و محافظ / موحد و یکتاپرست / اندوهگین و کز کرده / تکبیر و صلوات / شامه قوی / عجیب و غریب / طفره و خودداری / اصرار و پافشاری / متقاعد و قانع / شَبَح موهوم / تعقیب و گریز / سنگر دیده‌بانی / حزین‌ترین لحن / موضع دشمن / صدای مهیب / هضم و تحلیل / معبر و گذرگاه / آخرین رمق / ذلّه شدن و به ستوه آمدن / انهدام و ویرانی / جناق(جناغ) سینه / تعلل و عذر و اهمال و به تعویق انداختن / تهدید و تشر / حیثیت و آبرو / ملاحظه و مراقبت / محضر و دادگاه / روضه و نوحه /

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. با توجه به متن درس، معنای واژه‌های زیر را بنویسید.

* **مَعْبَر** محل عبور، گذرگاه

* **دَلَّه شدن** خسته و درمانده شدن، عاجز شدن

۲. شش واژه مهم املائی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آنها ترکیب‌های وصفی یا اضافی بسازید.

ترکیب اضافی: شمشیر حمایل / جناق سینه / محوطه دیرستان / انهدام نیرو

ترکیب وصفی: صدای مهیب / جثه ضعیف / لحن حزین / معبر تنگ / شبخ ترسناک

۳. در بند پنجم، زمان فعل‌ها را مشخص کنید.

وقتی حرف‌هایتان تمام شد (ماضی ساده) و تکبیر و صلوات بچه‌ها فرونشست، (ماضی ساده) به سمت من آمدید. (ماضی ساده) فکر اینکه مرا شناخته باشید، (ماضی التزامی) دلم را گرم کرد. (ماضی ساده) از جا کنده شدم (ماضی ساده) و به سمت شما دویدم. (ماضی ساده) قبل از اینکه بگویم: (مضارع التزامی) «آقای موسوی، من...». شما آغوش گشودید (ماضی ساده) و لبخند زدید (ماضی ساده) و گفتید: (ماضی ساده) «به‌به! سلام علیکم احمد جان موحدی!» تعجب کردم (ماضی ساده) از این که اسم و فامیلم را هنوز از یاد نبرده‌اید؛ (ماضی نقلی منفی) همدیگر را سخت در آغوش فشردیم (ماضی ساده) و بوسیدیم (ماضی ساده).

۴. برای کاربرد هر یک از ضمائر زیر، جمله‌ای مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

* **ضمیر پیوسته (متصل):** برای گرفتن حقوقتان هم سرزده‌اید (مرجع ضمیر: معلم / شما) / معلم بودید. (مرجع ضمیر: راوی / موحدی)

* **ضمیر گسسته (جدا):** من را هم گفتید که بروم. (مرجع ضمیر: راوی خاطره) / مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از او گرفتم. (مرجع ضمیر «شما»: معلم فرمانده - مرجع ضمیر «او»: مدیر)

قلمرو ادبی

۱. با توجه به متن درس:

الف) دو «کنایه» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید. دلم را گرم کرد: مرا امیدوار کرد / بال درآوردم: بسیار خوشحال شدم

ب) یک نمونه «حسی آمیزی» مشخص کنید. زمزمه لطیف و سبک و ملایم / بوی التماس / حرف زدن گرم

۲. فضا سازی، در کدام قسمت از متن درس، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟ بند اول درس

قلمرو فکری

۱. سروده‌های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و دربارهٔ ارتباط هر یک از آنها با متن درس به اختصار توضیح دهید.

۱. **طریق:** شیوه، راه، روش / **۲. پاک‌بازی:** پاک باختن، وارستگی، از خودگذشتگی / **۳. حیثیت*:** آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش‌نامی شخص می‌شود. [حیثیت را به بازی گرفتن: کنایه از: بی‌ارزش و حقیر شمردن / «حیثیت مرگ» اضافه استعاری و تشخیص دارد.]

الف) کس چون تو طریق^۱ پاک‌بازی^۲ نگرفت / **با زخم نشان سرفرازی نگرفت**
زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت / **حیثیت^۳ مرگ را به بازی نگرفت!** (سید حسن حسینی)

معنی: ای رزمنده، هیچ‌کسی مثل تو راه ایثار و فداکاری را در پیش نگرفت و نتوانست با زخم، نشان افتخار کسب کند.

ای دلاور پیش از این هیچ کس مثل تو آبروی مرگ را این‌گونه عجیب به شوخی نگرفته بود! (مرگ را بی‌ارزش و تحقیر نکرده بود).

مفهوم: ایثار و پاک‌بازی رزمندگان / زخمهای رزمندگان و جانبازان نشان افتخار آنهاست. (تشبیه زخم به مدال) / رزمندگان اسلام از مرگ نمی‌ترسند.

پاسخ: این رباعی به جان‌فشانی شهدا و جانبازان اشاره دارد و با آن بخش از متن که معلم دستش قطع می‌شود و همچنان به جنگ با دشمن ادامه می‌دهد ارتباط دارد. (ایستاده بودید؛ ولی تفنگ را نگرفتید ... با تیر بر زمین نیفتیم)

۱. **زلف:** مو، گیسو / **۲. چین‌چین:** پرپیچ و خم و زیبا / **۳. نظامی:** رزمنده - حکیم نظامی گنجه‌ای، مجاز از شاعر (ایهام دارد) / **۴. قصر شیرین:**

نام شهری در غرب ایران (معنی دیگر آن «قصری متعلق به شیرین معشوقه خسرو پرویز» است که با نظامی شاعر تناسب دارد. ایهام تناسب)

ب) برای وصف میدان‌های پُر مین / **برای وصفِ خال و زلف^۱ چین‌چین^۲**
نه در شیراز و نه در شهر گنجه / **«نظامی»^۳ می‌شوم در «قصر شیرین»^۴ (علی سهرابی)**

معنی: برای توصیف میدان‌های پر از مین و خال و گیسوی پرپیچ‌وخم و زیبا، نه به شیراز می‌روم و نه به گنجه! (زادگاه نظامی) بلکه شاعر (رزمنده‌ای) می‌شوم و به شهر قصر شیرین (جبهه) می‌روم!

مفهوم: ترک وابستگی‌ها و عاشقانه به نبرد دشمن رفتن / عاشقان واقعی رزمندگان هستند / وصف شهادت‌طلبی رزمندگان اسلام

پاسخ: در متن درس دانش‌آموز رزمنده، آسایش و راحتی و درس و کلاس را رها می‌کند و برای دفاع از ارزشها، به دنبال معلم خود عاشقانه به جبهه می‌رود؛ در این رباعی نیز به رهاکردن وابستگی‌ها و رفتن به جبهه برای مبارزه با دشمن و وصف شهادت‌طلبی رزمندگان اشاره شده است.

۲. سرودهٔ زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

۱. **نوبهار:** تازه‌بهار، بهار تازه / **۲. نوشین:** شیرین، گوارا / **۳. دیباجه*:** آغاز و مقدمهٔ هر نوشته / **۴. زیور:** زینت، آرایش، پیرایه /

هر سال چو نوبهار^۱ خرم / **بیدار شود ز خواب نوشین^۲**
تا باز کند به روی عالم / **دیباجه^۳ خاطرات شیرین**
از لاله دهد به سبزه زیور^۴ / **ای دوست، مرا به خاطر آور!** (محمدتقی بهار)

معنی: هر سال وقتی بهار شاد و خوشحال از خواب خوش بیدار می‌شود تا آغازی برای به یادآوری خاطرات شیرین مردم جهان باشد و سبزه‌زارها را با لاله آرایش می‌کند، ای دوست مرا به یاد بیاور!

مفهوم: یادآوری و گرامیداشت یاد و خاطرهٔ دوستان / زندگی با خاطرات

ارتباط با بند پایانی درس («حالا دل خوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک

کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده‌ام)

درس یازدهم: شعر خوانی (شکوه چشمان تو)

نوع ادبی: ادبیات انقلاب اسلامی / قالب: غزل / درون‌مایه: شهادت شهید مدافع حرم، محسن حججی

۱. آه: افسوس، دروغ، شبه‌جمله / ۲. پگاه*: صبح زود، هنگام سحر / ۳. شامگاه: غروب، سر شب، نزدیک شب /

۱) آه این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟

معنی: آه! آیا این سر زیبای بریده شده، سر ماه است که در سپیده‌دم بریده‌اند؟ یا نه سر خورشید است که هنگام غروب قطع کرده‌اند؟!

مفهوم: تاسف به خاطر از دست دادن شهید / توصیف زیبایی و عظمت سر بریده شهید حججی

آرایه: تشبیه: «این» (سر رزمند شهید) به ماه و خورشید / تشخیص و استعاره: سر ماه و سر خورشید / تضاد: پگاه و شامگاه / جناس:

آه و ماه – سر و در / مراعات نظیر: ماه و خورشید / تکرار: سر بریده /

دستور: شبه جمله: آه (شبه جمله از نوع صوت) / حذف: حذف فعل «است» از پایان مصراع دوم

۱. بی‌حفاظ*: بدون حصار و نرده، آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد / ۲. خاک: مجاز از زمین / ۳. ملاحظه: نگاه کردن، مراقبت کردن،

مراعات (بی ملاحظه یعنی بدون این که مورد توجه و اعتنا و احترام قرار گیرد).

۲) خورشید، بی‌حفاظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی‌ملاحظه افتاده بین راه؟

معنی: آیا این (سر شهید)، خورشید است که با بی‌توجهی روی زمین افتاده یا ماه است که با بی‌احترامی در مسیر راه افتاده است!

مفهوم: بی‌احترامی و بی‌توجهی به سر بریده شهید به وسیله دشمنان / وصف ارزش و عظمت و زیبایی سر بریده شهید

آرایه و دستور: جناس: ماه و راه / مراعات نظیر: خورشید و ماه / تشخیص و استعاره: نشستن خورشید روی زمین / حذف: فعل «است»

از ؟ / (اگر بیت را غیرسؤالی بخوانیم، خورشید و ماه استعاره از سر شهید خواهند بود)

۱. ماه: استعاره از سر شهید / ۲. صبح زود: اشاره به زمان شهادت شهید حججی دارد / ۳. خورشید: استعاره از سر شهید

۳) ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشید رفته است سر شب سراغ ماه

معنی: سر بریده شهید ماهی است که صبح زود به دیدار خورشید آمده؛ یا نه! خورشیدی است که هنگام غروب به دیدار ماه رفته است!

مفهوم: وصف زیبایی و شکوه سر شهید

آرایه و دستور: تشخیص: ملاقات کردن ماه و خورشید با هم / تضاد: صبح و شب – آمده و رفته / مراعات نظیر: ماه و خورشید – خورشید

و صبح – ماه و شب / تکرار: خورشید و ماه / حذف: حذف فعل «است» در مصراع اول

۱. حُسن: خوبی، لطف، زیبایی / ۲. فراتر: بالاتر / ۳. محسن: نیکوکار، نام کوچک شهید حججی / ۴. حُسن بی‌گناه: استعاره از شهید /

۴) حُسن شهادت از همه حُسنی فراتر است ای محسن شهید من، ای حُسن بی‌گناه

معنی: زیبایی شهادت از همه زیباییها و نیکی‌ها برتر و بالاتر است. ای شهید محسن من، ای کسی که پاک‌ترین زیباییها را داری!

مفهوم: شهادت برترین زیبایی است / عظمت مقام شهید حججی

آرایه و دستور: تکرار: حُسن / واج آرایه: تکرار صامت‌های «ح، س، ن» / نقش «حسن»: به ترتیب نهاد و منادا

۱. ترسم: یقین دارم، نگرانم (ایهام) / ۲. یوسف: یکی از پیامبران، نماد زیبایی /

۵) ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نباید برون ز چاه

معنی: یقین دارم (نگرانم) که حضرت یوسف (ع) وقتی تو را ببیند در برابر زیبایی و شکوه تو شرمند می‌شود. پس به او بگویند که از چاه بیرون نیاید!

مفهوم: وصف مقام والای شهید / زیبایی سر شهید حججی از زیبایی چهره حضرت یوسف بیشتر است!

آرایه: تلمیح: اشاره به زیبایی حضرت یوسف و در چاه افتادن او / تشبیه: تشبیه تفضیل شهید حجی به حضرت یوسف / مراعات نظیر: یوسف و چاه

۱. شاهد: گواه / ۲. محضر*: دفترخانه، دادگاه /

۶) شاهد، نیاز نیست که در محضر^۲ آوند در دادگاه عشق، رگ گردنت گواه

معنی: در دادگاه عشق الهی برای اثبات عاشقی، نیازی به گواه نداری؛ زیرا رگهای بریده گردنت بهترین شاهد برای عاشق بودن تو هستند!
مفهوم: جانبازی عاشقانه شهید / بریده شدن سر شهید در راه عشق / شهید نیاز به اثبات عاشقی ندارد؛ چون سر بریده شهید بهترین شاهد برای نشان دادن عشق او است!

آرایه و دستور: تشبیه: دادگاه عشق - رگ به گواه / مراعات نظیر: شاهد، محضر، دادگاه، گواه / تشخیص و استعاره: گواهی دادن رگ گردن / ایهام تناسب: شاهد: گواه (ق ق)، زیبارو (غ ق ق و تناسب با عشق) / نقش دستوری «شاهد»: مفعول / حذف فعل: ؟

۱. اشارت: اشاره / ۲. اشتیاق: شوق داشتن، میل و رغبت داشتن به دیدار کسی یا چیزی / ۳. راه کشیدن چشم: نگاه به دوردست و کنایه از انتظار کشیدن

۷) دارد اسارت تو به زینب اشارتی^۱ از اشتیاق^۲ کیست که چشمت کشیده راه^۳؟

معنی: اسارت تو اسارت حضرت زینب را به یاد انسان می آورد. منتظر دیدن چه کسی هستی که با شوق به دوردستها نگاه می کنی!
مفهوم: اسارت / شهدا ادامه دهنده راه حضرت زینب هستند / انتظار منجی
آرایه و دستور: تشبیه: اسارت شهید حججی به اسارت حضرت زینب / تلمیح: اشاره به اسارت حضرت زینب به دست یزیدیان و نیز اشاره به نگاه شهید حججی به دوردستها در آخرین تصویری که از وی دیده شد / جناس: اسارت و اشارت / واج آرایه: تکرار صامت «ش» / نقش «ت» در چشمت: مضاف الیه /

۱. پیک: قاصد، نامه بر / ۲. مسلم*: پیرو دین اسلام / ۳. شرف*: بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش های اخلاقی به وجود می آید. [مسلم شرف: استعاره از شهید حججی]

۸) از دور دست می رسد آیا کدام پیک^۱ ای مسلم^۲ شرف^۳، به کجا می کنی نگاه؟

معنی ۱: ای مسلمانی که مدافع شرافت و بزرگی هستی، آیا از افق های دور قاصدی می آید که به دوردستها نگاه می کنی و منتظر هستی؟
معنی ۲: ای شهیدی که مثل مسلم بن عقیل مدافع شرف هستی آیا از افق های دور قاصدی می آید که به دوردستها نگاه می کنی و منتظر هستی؟
مفهوم: انتظار / شهدا مدافع شرافت هستند.
آرایه: تلمیح: اشاره به اسارت و شهادت مسلم بن عقیل، پیک امام حسین (ع) در واقعه کربلا / ایهام: مسلم: مسلمان، مسلم بن عقیل (ایهام دارد) توجه: آوردن دو کلمه پرسشی در کنار هم (آیا کدام) از نظر نگارشی اشتباه است!

۱. لبریز: پُر، سرشار / ۲. گرم آمدن: با شوق و ذوق آمدن (کنایه)

۹) لبریز^۱ زندگی است نفس های آخرت آورده مرگ، گرم^۲ به آغوش تو پناه

معنی: ای شهید! نفس های آخر تو سرشار از زندگی است؛ طوری که مرگ، عاشقانه به آغوش تو پناه آورده است!
مفهوم: شهید از مرگ ترسی ندارد / مرگ باعث برتر از زندگی است
آرایه و دستور: تناقض: لبریز زندگی بودن نفس های آخر شهید / تشخیص و استعاره: پناه آوردن مرگ (مرگ مثل ... پناه می آورد) / استعاره: لبریز زندگی بودن نفس های آخر (نفس های آخر تو مثل ظرفی است که ...) / شیوه بیان دو مصراع: هر دو بلاغی

۱. یک کربلا: بسیار زیاد، کنایه / ۲. روضه*: آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر(ص) و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین(ع) خوانده می شود؛ ذکر مصیبت و نوحه سرایی / ۳. مجسم*: به صورت جسم در آمده، تجسم یافته / ۴. گودال قتلگاه: جایی در کربلا که سر امام حسین(ع) از تنش جدا شد.

۱۰) یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است ای روضه^۲ مجسم^۳ گودال قتلگاه^۴

(مرتضی امیری اسفندقه)

معنی: ای کسی که روضه تجسم یافته (روایت تصویری) گودال قتلگاه امام حسین(ع) هستی (شهادت تو مجسم کننده شهادت امام حسین در گودال قتلگاه است). شکوه و عظمتی به اندازه کربلا در چشمانت وجود دارد.

مفهوم: وصف نگاه پرشکوه شهید حججی در لحظات آخر / شهید حججی روضه تجسم یافته گودال قتلگاه امام حسین(ع) است.

آرایه و دستور: تلمیح: اشاره به قیام و شهید شدن امام حسین(ع) / تشبیه: چشم به کربلا - شهید حججی به روضه مجسم گودال قتلگاه / مراعات نظیر: کربلا، روضه، گودال قتلگاه / نقش دستوری «کربلا»: وابسته وابسته، ممیز /

درک و دریافت

۱. برای خوانش مناسب شعر، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار گیریم؟

پاسخ: باید ترکیبی از لحن های غنایی، مدحی و حماسی استفاده شود؛ زیرا این سروده در ستایش مقام بلند شهید و توصیف کننده حالات اوست.

۲. با توجه به متن شعر خوانی به پرسش های زیر پاسخ دهید.

الف) در بیت های ششم تا هشتم، شاعر به کدام ویژگی های شهید محسن حججی اشاره دارد؟

پاسخ: شهادت، اسارت، حفظ شرافت با فداکاری؛ منتظر منجی بودن

ب) برای پاسداشت ارزش های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟

پاسخ: زنده نگاه داشتن یاد و خاطره شهدا و ادامه دادن راه و شیوه زندگی آنها.